

زاد بوم زرتشت

« ۲ »



کفتار

شمساللما، دکتر جیوانجی چمیلچی مدنی

ترجمه

رشید شهمردان



مرکز تحقیقات فلسفه و علوم رسانی

گفتار شمسالعلما

دکتر جیوانجی چشمید جی مدی

برگرداننده: وشید شهردان

زاد بوم زرتشت

«۳»

نوشته های نویسنده کان اسلامی در مورد شهر زرتشت

در شماره پیش اوستا و پهلوی ، نوشته های کهن ایرانی ، در مورد زاد بوم زرتشت بررسی شد . با استناد از آنها زرتشت در خانه پوروشیپ واقع بر زمین بلندی در کنار رود دارجه ، شاخه رود دائمی که در ایرانویج و در آتن و پاتکان یا آذر بایجان جاری است متولد شد . تاکنون به شش پرسشهای پیگیر ، در مورد خانه زرتشت پاسخ داده شد . پیش از بررسی بپاسخ بقیه دو پرسش ، بمطالعه مندرجات نوشته های نویسنده کان نامی اسلامی در مورد خانه زرتشت میپردازد .

بلعمی مترجم تاریخ طبری در بیان پادشاهی گشتاسب راجع به زرتشت چنین مینویسد «مغان را یکی پیغامبر بوده است که او را زردشت گویند دعوی کرد که من پیغامبرم واو شاگرد عزیز (ع) بود بنی اسرائیل اورا از میان خویش بیرون کردند واو از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسب

ودعوی پیغامبری کرد و گفت خدای عزوجل مرا بسوی توفیرستاده است ...»

بیانات عجیب بلعمی زرتشت را از اول ساکن اورشلیم میسازد، سپس به عراق و بعد به بلخ میفرستد و او را از مغرب زمین بشمار میآورد. طبق بیان متن عربی طبری زرتشت بمنظور تبلیغ دین از فلسطین با آذربایجان میرود و از آنجا به بلخ.^{۱۱۴}

حمزه اصفهانی همزمان با طبری در کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبياء زرتشت را با آذربایجان مربوط میسازد. در بیان پادشاهی شاه گشتاسب گوید «گشتاسب کانه‌فی سنة ثلثین من ملکه و خمسین من

عمره، اتابه زردهشت اذربیجان يعرض عليه الدين.»

مسعودی (در گذشت ۹۵۶م) گوید که زرادشت من اهل آذربیجان ببارگاه یستاسف (گشتاسب) میرود. بگفته مسعودی شاه گشتاسب به اشاره زرتشت آتشکه خوارزم را که جمشید تقدیس نموده بود بدara بجرد در پارس منتقل میکند. در زمان او آتشکده را آذرجوی میگفتند.^{۱۱۵}

ابوالفتح محمد شهرستانی (۱۰۸۶-۱۱۵۳م) در کتاب الملل والنحل خویشن در فصل الزرادشته در مورد پدر و مادر زرتشت چنین گوید «الزرادشته اصحاب زرادشت بن بوروشسب الذى ظهر فى زمان كشتاسف بن لهراسب الملك وابوه كان من اذربیجان و امه من الرى وأسمها دغدو.»

شهرستانی در گفته بالا شهر پدر زرتشت را آذربایجان و مادرش

۱۱۴- رک Annals of Tabari, by I. De Goeje Vol V P. 648

۱۱۵- رک

Macoudi's Les Prairies d'Or, per Barbier de Meynard et Pavet de Courteille Vol II, P. 124, Chap 21

را ری مینویسد و در ضمن اظهار میدارد زرتشت در جبل منجبال اذر بیجان از شیر گاوی تغذیه مینمود که گیاه مخصوصی میخورد و کوهی نیز در آذربایجان ذکر شده که زرتشت در آنجا تغذیه میکرد و در دینورکوری را با چکاندن شیره گیاه مخصوصی در چشمش بینا میسازد.

۱- یاقوت (۱۱۷۸-۱۲۲۸م) در معجمالبلدان خویش در مورد ارومیه (رضائیه) چنین گوید «آن شهری است بزرگ و قدیمی و در آذربایجان، سه یا چهار میل از دریاچه بهمان نام مسافت دارد. میگویند که آن شهر زرتشت است و آتش پرستان پناکرده‌اند». ^{۱۱۶}

۲- باز یاقوت در مورد باروی استوناوند میگوید قدمت آن بیش از سه هزار و مسند مسمغان و آن بمعنی مغ بزرگ است. مس در اوستا من، پهلوی مس و پارسی مه میباشد و از مسمغان موبدان موبد اراده میگردد. یاقوت در دنباله سخنان خود گوید خالد آن قلعه را محاصره و ویران میسازد و آخرین مسمغان را برانداخته، دودخترش را باسیری ببغداد میبرد. ^{۱۱۷}

واژه استوناوند در اوستا (زمیادیشت^۵) استونت آمده و آن کوهی است که در آتش نیایش و سیروزه یشت بادریاچه چنچست (رضائیه) ارتباط دارد وطبق مندرجات بتدهشن (فصل ۱۲-۲۶) در آذربایجان واقع است.

۳- باز یاقوت در مورد شیز گوید که آن بلوکی است در آذربایجان و گویند شهر زرادشت پیغمبر آتش پرستان است ^{۱۱۸} و علاوه

۱۱۶- رک

Dictionnaire Geographique et Littéraire de la Perse (1861) per Berbier de Meynards P. 26

۱۱۷- رک ایضاً ص ۳۳

میکند ارومیه شهر مهم این بلوک میباشد.

۴- باز یاقوت در بیان ماه دینار اشاره بار تباطع زرتشت با مغرب و با آذربایجان دارد و گوید نهادن در گذشته به ماه دینار شهرت داشته است^{۱۱۹} و باستناد از نویسنده دیگر گوید ماه دینار را نخست دین زرادشت میگفتند. زیرا مردم آنجا پیروان متعصب دین زرتشت بوده‌اند.

یاقوت در تمام گفتار بالا زرتشت را بطور معمول با آذربایجان و بخصوص با ارومیه (رضائیه) مربوط ساخته و گوید که شهر اخیر را شهر زرتشت میگفته‌اند.

ابوالفدا (۱۲۷۳-۱۳۳۱م) تاریخ وجغرافی نویس عرب که در جنگهای صلیبی شرکت کرده و بیان بخش جهان آشناست در تاریخ خویش گوید «زرادشت من اهل قریة من قری آذربیجان».^{۱۲۰}

میرخوند (۹۸-۱۴۳۳م) مورخ و مسلمان متعصب در مورد زرتشت و آموزش‌های او با گفتار زشت سخن میراند. در شرح سلطنت گشتاسب، آذربایجان را شهر زرتشت و مانند طبری او را شاگرد یکی از تلامذه ارمیا میخواند^{۱۲۱} و گوید آموزش‌های او در زندوپازنداست و پیروان بدکیش او را زندیق خوانند و مردم حدود آذربایجان دین او را پذیرفتند.

میرخوند برخلاف نویسنده‌گان دیگر زرتشت را بشرق و بلخ و بارگاه گشتاسب نمیفرستد، بلکه گشتاسب را از بلخ بسوی مغرب واستخر و دیدار او پیش میبرد و چنین گوید «ستایش او در مجلس گشتاسب تکرار یافت و گشتاسب رغبت بصحبت زردشت نموده

۱۱۹- رک ایضاً ص ۵۱۵

۱۲۰- رک Abulfedae Latin Version and notes, by H. O. Fleischer, 1831, P. 150

۱۲۱- رک روضة الصفا چاپ نولکشور جلد اول ص ۱۷۹

ملاقات او را غنیمت بزرگ دانسته و از حدود بلخ با وعد و عیدی تمام روی بجانب وی نهاد و چون کار از غیبت بحضور منجر شد، گشتابس بسعی تمام پسر خود اسفندیار را بکیش مجوس درآورده و در اطراف ممالک آتشکده‌ها بنیاد نهاد و فرمود تادوازده هزار پوست گاو را دbagت و آنها را مانند پوست آهو تنک ساختند. مزخرفات مقبول ونتایج طبع نامستقیم زردشت را بزر وسیم محلول برآن اوراق که سزاوار احراق بود ثبت نمودند و چون گشتابس به استخر آمد حکم کرد تا دخمه ساختند و کتاب زند را پتعظیم هرچه تمامتر در آنجا نهادند . ۱۲۲

میرخوند در بیان خویش در مورد زرتشت میگوید که پیغمبر از کوه اردبیل بسوی دشت فرود می‌آید. «در هماندم که زردشت متولد گشت بخندید، چنانچه تمام حضار آواز او شنیدند و چون بزرگ شد بجبلی از جبال اردبیل بالا رفت و از آنجا فرود آمد و کتابی برداشت و میگفت که این کتاب از سقف خانه که براین کوه واقع است نازل شد و آن نسخه را زند نام نهاد .»

بگفته یاقوت شهری بنام اردبیل بردا منه کوه واقع و پیش از ظهور اسلام شهر مهم آذربایجان بوده است. بگفته نویسنده دیگری آن شهر را کیخسرو بر دامنه کوه سیلان احداث نمود و باروی استواری بنام بهمن دژیار وئین دژ در آن حوالی قرار داشت . کیکاووس برای فتح آن قلعه ، کیخسرو و فریبهر را بفرستاد بشرط آنکه هر که قلعه را فتح کند تاج و تخت ایران را به ارث ببرد . کیخسرو آنرا فتح کرد .

کوه سیلان را که یاقوت ذکر میکند همان کوه سوهلان یا سبلان

اوستا نزدیک اردبیل است که زرتشت برآن کوه بدیدار اهورامزدا و وصول المهام توفیق یافت. قزوینی برآن کوه بدیدار اهورامزدا سبلان مینویسد. چنانکه گفته شد میرخوند زرتشت را درمقرب و آذربايجان مینویسد و اينکه ازکوه اردبیل پس از ديدار و وصول المهام بدشت فرود می آيد.

خلاصه مفهوم بیانات نویسندهان نامبرده بالا مانند حمزه اصفهانی، مسعودی، شهرستانی، یاقوت، ابوالفدا و میرخوندآنست که خانه زرتشت در آذربايجان است. طبری اورا اهل مغرب زمین دانسته و آذربايجان را میدان تبلیغ دین میشمارد. از همه مهمتر یاقوت است که نه تنها زرتشت را از آذربايجان میداند، بلکه ارومیه شهر آذربايجان را زادبوم او میشمارد و باز سه شهر دیگر آذربايجان را نیز به زرتشت منسوب میدارد و آن استوناونداست که همان اسنونت اوستاست و شیزکه بزعم بعضی مخفف و تبدیل چئچست میباشد و ماه دینار که آنرا دین زرادشت نیز میگفته اند.

بنابراین چنانکه دیده میشود همه نویسندهان اسلامی، شهر مغرب ایران را محل زرتشت نوشته اند. هفت نفر آذربايجان رامحل او میدانند و یکی از آنها یاقوت است که ارومیه رادر آذربايجان بطور صریح زادبوم او شمرده و جایهای دیگر آذربايجان را نیز بنام او منسوب میدارد. اینک این بخش را باگفتار چند نفر از نویسندهان کم اهمیت تر اسلامی که شارستان چارچمن از آنان نام میبردپایان میرساند.

شارستان چارچمن تألیف بهرام بن فرهاد اسپندیار فارسی به توشه تعصب آمیز چند نفر نویسندهان مسلمان مراجعه و گفتار زشت و ناصواب آنها را جواب میدهد. مانند تذكرة العوام تألیف میر مرتضی علم الهدی که برشاه گشتاسب برای پذیرفتن دین زرتشت میتازد. و صاحب تبصرة العوام را نام میبرد که درمورد زرتشت گفته

«نبی مجوس از آذربایجان است و در پارس اقامت داشت.» صاحب شارستان در جواب آن گوید «زرتشت از پارس نیست بلکه از شهر ری است.» باز از امیر مختار تهرانی صاحب مخزن الاخبار ذکر میکند که نوشته است «زردشت در مصر در صحبت ارمیای پیغمبر گذرانیدی... بدیار آذربایگان آمد.» صاحب شارستان بیان ارتباط زرتشت را با ارمیای پیغمبر نادرست شمرده و در مورد اشاعه دین بوسیله گشتابس و تقدیس ۲۴ هزار آتشکده صحبت کرده و گوید «بهترین آتشکده‌ها، آتشکده پارس و آذربایجان را در حد مراغه که از شهرهای قدیم آن ملک است ساخته بودند.» در مورد آتشکده پارس گوید «همیشه سه هزار نفر مغ خدمت مینمودند، تا در زمان آمدن لشکر عرب آن آتشکده بسیعی عبدالله عمر خراب شد.»

طبری نیز چنانکه گفته شد، زرتشت را با عزیز (لقب ارمیای پیغمبر) منسوب میدارد. پرسور جکسن در کتاب خویش گوید «دو سه نفر از نویسندهای عربی زبان، زرتشت را اهل فلسطین میشمارند که از آنجا با آذربایجان میروند. انگیزه این اشتباہ گویا شباهت نوشتن نام ارمیه در عربی با نام ارمیه پیغمبر باشد.»^{۱۲۳}

بگفته صاحب دیستان المذاهب که بین سالهای ۱۶۱۵ و ۱۶۷۰ میلادی در هند میزیست «در میان مردم چنان مشهور است که زردشت آذرآبادگانی است اما غیر بهدینان گویند و نامه نگار نیز از موبد برزو که نوساوری (نوساری) من اعمال گجرات وطن اوست شنیده ام

که زادبوم زرتشت و آپای نامدارش شهر ری است.»

موبد برزو که صاحب دیستان از او نام میبرد گردآورنده روایت معروف بروایت برزو کامدین است که در آن زمان میزیست. منابع پارسیان نشان میدهد، نامه های سالهای ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۴۹

و ۱۶۷۰ میلادی یا بامضای اوست یا خطاب باوست . ۱۲۴ بنابراین صاحب دبستان باستناد از بزرگ کامدین موبد نوساری زادبوم زرتشت را شهر ری در آذر بایجان ذکر میکند .

صاحب فرازستان نامه (ص ۲۳۸) مینویسد «چون زرتشت در پورساوری از شهرهای گجرات به جهان هستی خرامید ، در آغاز زادن خندید ، چنانچه همسایگان آوازخنده او را شنیدند .»

گفته بالا شهر پورساوری از گجرات را زادبوم زرتشت میخواند . در گجرات شهری به آن نام نیست . باحتمال قوی اشتباهات کاتب موجب اشتباه خوانی صاحب فرازستان شده است . کاتبان نسخه های خطی دبستان المذاهب ، نام نوساری را بوساوری ، یوساوری و پورساوری هم نوشته اند . تنها صاحب فرازستان زادبوم زرتشت را نوساری در گجرات ذکر میکند که موجب بسی شگفتی است .

صاحب فرنگی کشف اللغات زرتشت را آذر بیجانی و تحت آن واژه گفتار زشت بکار برده مینویسد «گوید زرتشت صاحب مذهب ابا حت بود .»

میرزا عباس شوستری (مهرین) در ایراننامه (مؤلفه ۱۹۲۵م) پس از ذکر مندرجات زادبوم و رفتن زرتشت پس از عبور از دائیتی ببلخ ، باختلاف آراء نویسندها در مورد زادبوم او اشاره کرده گوید «ممکن است زردشت در بلخ بوده و دو نفر دیگر بهمان اسم در آذربایجان و ری ظهرور کرده باشند . با گفته آخرین نویسنده دیده میشود چگونه شهرهای مختلف برای زادبوم پیغمبر ذکر گردیده است .»

۷- زایش زرتشت در بخش کوه استونت و دریاچه چنچست (رضائیه)
در بخش آتروپاتکان یا آذر بایجان

در پژوهش خویش از نقطه کوچک خانه پوروشیپ، قدم بقدم تا به استان آذر بایجان پیش رفتیم، لیکن محل خانه تاکنون معین نشده است. در توفیق باین منظور، باید میدان دید خودرا از استان به روستا کوتاه ساخته زادبوم زرتشت را تعیین کرد. هنوز بیانی که پاسخگوی این پرسش باشد مورد بررسی قرار داده نشده. آن خانه در کدام نقطه آتروپاتکان یا آذر بایجان واقع است؟

بیانی در کتاب پهلوی، بطور مستقیم پاسخگوی پرسش و روستائی را در آذر بایجان بعنوان زادبوم زرتشت نشان می‌نماید. اما قبل باشد با بررسی به بیانات غیرمستقیم، که زادبوم را بکوه استونت و دریاچه چنچست رجوع می‌کند، راه خودرا هموار کرد. لذا نخست مورد استونت وارتباط آن با زرتشت و سپس دریاچه چنچست بطریق زیر صحبت می‌شود (۱) کوه استونت (۲) دریاچه چنچست (۳) ارتباط هردو باهم.

کوه استونت

بنابر مندرجات دینکرد^{۱۲۰} و زادسپرم^{۱۲۶} اشوزرتشت هفت هم پرسگی (مذکور) با هفت امشاسپند داشته است. طبق زادسپرم^{۱۲۷} نخستین هم پرسگی در کنار رود دایتی با اهورامزدا بوده، دوم با و هومن بر کوه هوگروآسیند^{۱۲۸} سوم با ارتاو هیشتا (اردیبیشت) برآب

۱۲۰- ر ک S. B. E. Vol XLVII P. 46-50

۱۲۶- ر ک ایضاً ص ۱۶۲-۱۵۹

۱۲۷- ر ک 23 Chap Vichitakiha-i-Zatsparan, by B. T. Anklesaria P. 85

128— Ausind

توجان، چهارم باشتور (شهریور) در سرای که روستائی است در میوان، پنجم باسپندارمذ برچشمه خانیک که از کوه استونت جاریست. ششم با خردادر کوه استوند، هفتم با مرداد بر زمین برآمده دارجه کنار دائیتی .

نقاط مذکور در آتروپاتکان واقع است. بطن قریب بیقین کاتب در مرور هم پرسگی دوم با و همن و اژه استونت را اشتباه آسیند نوشته است .

بنابر بیانات فوق کوه استوند یکی از جایها بیست که اشوزر تشیت با اهرامزا و امشاسپیدان هم پرسگی داشته است. در بررسی این مسئله نوشه های پهلوی سودمندتر است تا مندرجات اوستا. در هر حال نخست بمندرجات اوستا رسیدگی نموده، سپس بکتابهای پهلوی میپردازد .

کوه استونت در اوستا

زامیادیشت، سیر و زه بزرگ، سیر و زه کوچک و آتش نیایش از استونت صحبت میدارند و نامش در صورت نام کوهها که در زامیادیشت ذکر شده آمده است. یشت مذکور بطور کلی در دو موضوع صحبت میدارد که یکی کوههاست و دیگری فر ایزدی که خره ننگه یا خوار نه میباشد .

۱— در آخر صورت نامها (یشت ۷-۱۹) آمده «ای سپیتمان زر تشیت چنانکه بیان شد جملتاً ۲۲۴۴ کوه موجود است .» در بندهشن (۲-۱۲) ۲۲۴۴ کوه مذکور را از سلسله البرز شمرده چنین گوید: «کوههای دیگر از البرز روئیده و شماره آن ۲۲۴۴ میباشد.» زامیادیشت فقط نام ۵۲ کوه را از جمله اینهمه کوهها نام میبرد. چنین معلوم میشود نصف النهار ایران آن زمان کوه تائیره^{۱۲۹} بوده

که در صورت نامها چهل و هشتاد و میباشد و دوسوی آن ۱۸ درجه است. نام اسنونت جزو صورت کوهها سی و ششمین میباشد.

۲- زامیادیشت پس از برشمردن کوهها درمورد دومین موضوع فر ایزدی یا خره ننگه سه صحبت میدارد و آن هاله نوری است نمودار بر چهره روشندلان و فرکیانی پادشاهان است. خره ننگه ایرانی مانند فروشی یا فروهر، مفهوم ویژه‌ای دارد. کلیه آفریدگان ایزدی در عالم انسان، حیوان و نبات صاحب فروهر یا فروشی میباشند. لیکن خره ننگه یا خوارنه مخصوص هستیهای بزرگ است . حتی اهورامزدا و امشاسپندان نیز خوارنه ویژه خود را دارا میباشند. خره ننگه اهورامزدا، فر و خوارنه کلیه خوارنه‌هاست . تمام مردم نوعی از هاله دارند منتهی شدت فروغ آن به نسبت مراتب و اعلای روح آنان است . پادشاهان و بزرگان کشور صاحب فر فروغمند ویژه‌ای میباشند. پرسور دارمستتر در تعریف آن گوید «آنکه بنعمت فر و خوارنه نایل گردد، صاحب نیرو، فضیلت، نبوغ و سعادت مینوی میگردد. شاهان بواسطه همین فر، پادشاهند و همینکه فر از آنان فرار کند تاج شاهی از دست میدهند.»^{۱۳۰}

در زامیادیشت خوارنه پادشاهان و بزرگان با نام کوهها مربوط وانگیزه آن برسه‌گونه است.

۱- فر و خوارنه نوعی از فروغ مینوی است. شاعران، سرود گویان و نویسندهای جهان، خورشید را که منبع نور است با کوه مربوط ساخته‌اند، چه که آن از قله کوهها سریرون می‌آورد و چنین مینماید که جایگاه اوست. واژه خره ننگه یا خور (خورشید) از ریشه خور و سانسکریت آن خور به معنی فروغ است .

۲- خره ننگه یا هاله نور، موهبت مینوی است و اندیشه‌های

والا و رحمانی با کوههای بلند نسبت دارد، گویا چیزی در آنسوی کوهها یا بالای کوههاست که بدیده نمی‌آید و مرموز است و آنرا با افکار و اندیشه‌های مینوی و یزدانی منسوب میدارند.

۳- فر پادشاهان بطورکنایه با خورشید و کوهها مربوط میگردد. فر کشور ایران، فر پادشاه ایران بکوهها منسوب است. ابوالفضل نیز در آئین اکبری پادشاهی را پرتو خورشید میشمارد.^{۱۳۱}

زامیادیشت پس از برشماری نام کوهها صورت نام بزرگان ایران را هم دارد که هر یک به نسبت مراتب خویش، کم و بیش صاحب خوارنه یا فر ایرانی بوده‌اند. از جمله دریافت کنندگان فر ایرانی یا فروغ مینوی، یکی هم اشوزرتشت سپیتمان میباشد که بواسطه‌دارا بودن آن در تبلیغ دین توفیق میباشد. (یشت ۱۹-۷۹) «که آن (فر کیانی) به زرتشت پاک پیوسته بود و بواسطه آن بحسب دین اندیشید، بحسب دین سخن گفت، بحسب دین رفتار کرد، چنانکه در سراسر جهان مادی در راستی راست ترین، در پادشاهی بهترین شهریار، در شکوه شکوه‌مندترین، در فر فر همندترین، در پیروزی پیروزمندترین بود.» چنانچه در زامیادیشت دیده میشود، زرتشت صاحب فر کیانی و فروغ مینوی بود که مسند و مرکزان گویا بر کوهها قرار دارد و یکی از کوهها را نام استونت است.

در سیروزه یشت کوچک و بزرگ (۹-۱، ۹-۲) و آتش نیايش، هنگام فراخوانی آتش مقدس فراخوانی کوه استونت، دریاچه چئچست و فر کیانی نیز انجام میباشد. ارتباط چنین فراخوانیها باهم دلیل بر ارتباط فر مینوی زرتشت بکوه استونت و کوه استونت بدرياچه چئچست میباشد.

مدارک نامبرده رویه‌مرفته مدارک دور و درازیست. مدارک

۱۳۱- رک آئین اکبری جلد دوم ص ۲ چاپ انجمن آسیائی بنگال

مستقیم ارتباط زرتشت با کوه استونت ، در اوستا یافت نمیشود ، لیکن نوشته های پهلوی ، بچنین ارتباط مستقیم اشاره مینماید .

کوه استونت در نوشته های پهلوی

بعضی از کتابهای پهلوی در مورد ارتباط نزدیک زرتشت با کوه استونت هم صحبت میدارد . اشاره مستقیم ، راجع بحقیقتی که کوه استونت محل هم پرسگی (مذاکره) زرتشت با امشاسپندان بوده در آنجا یافت میشود .

بند هشتم سه بار در مورد کوه استونت سخن میراند . نخست نام آن در فصل چگونگی کوهها آمده است . (فصل ۱۲) و مشعر است بر اینکه همه کوهها طی ۱۸ سال از زمین روئیده است .^{۱۲۱} اما کوه البرز هشتصد سال طول میکشد تا برشد کمال خویش برسد .^{۱۲۲} سپس گوید ۲۲۴ کوه از سلسله البرز تشکیل یافته است و یکی از آنها کوه استونت میباشد .

دوم در مورد موقعیت آن در آذربایجان گوید «کوه استونت در آتروپاتکان است .»^{۱۲۳}

سوم دینکرد کوه استونت را محل آتش آذرگشسب قلم میدهد که شاه کیخسرو هنگام ویران ساختن بتخانه ها در چیچست آنرا تقدیس نمود .^{۱۲۴} «بدین روال آذرگشسب تازمان پادشاهی کیخسرو جهان رانگهبانی میکرد . وقتیکه شاه کیخسرو بتکده ها را بین دریاچه

۱۲۲ - ر.ك S. B. E. Vol V, Chap VIII, P. 30

۱۲۳ - ر.ك ايضاً ص ۳۴

۱۲۴ - ر.ك بند هشتم بوسیه ص ۲۴

۱۲۵ - ر.ك دینکرد فصل آتش ۷-۱۷

چنچست خراب کرد آن را در همانجای برکوه استونت برقرار و تقدیس کرد .^{۱۳۶}

گفتار مذکور بندھشن بدوجهت بسیار مهم است . نخست آنکه کوه استونت را در آذربایجان نشان میدهد . دوم آنکه کوه استونت را با دریاچه چنچست مربوط میسازد . مندرجات سیروزه و آتش نیایش نیز که در بالا ذکر شد ، بارتباط مذکور بطور غیرمستقیم اشاره مینماید .

زادسپریم کتاب دیگر پهلوی است که کوه استونت را بازرتشت بطور مستقیم مربوط میسازد . بگفته دکتر وست^{۱۳۷} نخستین ۱۱ فصل این کتاب شرحی است از اغلب مندرجات نخستین ۱۷ فصل بندھشن . اما بخش دوم آن (فصل ۱۲-۲۳) مانند کتاب هفتم دینکرد ، زرتشت نامه پهلوی است . در بخش نامبرده دو اشاره در مورد کوه استونت دیده میشود . عنوان آن چنین آمده «در هفت هم پرسگی در مورد دین با هفت امشاپنده که در هفت جای انجام یافت .» در این فصل در مورد مذاکرات زرتشت با هفت امشاپنده در نقاط مختلف صحبت میدارد . محل پنجمین و ششمین هم پرسگی از جمله مذاکرات با امشاپندان سپندارمذ و خداد در کوه استونت میباشد .

۱- ترجمه پنجمین مذاکره با سپندارمذ در مورد رود دائمیتی هر چند که ذکر گردید باز تکرار میشود . «هنگام پنجمین هم پرسگی با سپندارمذ جمعیت لازمه روانان منطقه ها ، بخششها ، متزلها ، شهرها و روستاهای همراه زرتشت پرای هم پرسگی (مذاکره) بمحل رفتند ، جائیکه چشمه ای از کوه استونت جاری شده بدایتی میریزد .»

۲- در مورد ششمین هم پرسگی با خداد امشاپنده چنین آمده

۱۳۶- راک بندھشن یوسنتی ص ۴۱

137— S. B. E. Vol V, Preface P. 48

«هنجام ششمین هم پرسگی با خرداد، روانان دریا و رودخانه‌ها نیز با زرتشت بمحل انجمن رفتند که براسنونت کوه واقع بود.»
اهمیت دوگفتار نامیرده از آنجاست که زرتشت را باسنونت کوه بطور مستقیم مربوط می‌سازد، و آن یکی از نقاط مراقبه مینوی اوست و یکی از نقاط هم پرسگی او با امشاسبیدان است که موحد ذوق و شوق او والهام دین نو می‌گردند. گفته دیگر در مور درود دائمی است و چنانکه دیده شد از اسنونت کوه سرچشمه گرفته در زادبوم زرتشت بجریان ادامه میدهد.

بنا بر بیانات غیرمستقیم اوستا و مستقیم زادسپرم آشکار است که خانه پوروشسپ در محلی از آذربایجان حوالی کوه اسنونت و نقطه‌ای بوده که دارجه شاخه رود دائمی از آن سرچشمه می‌گرفته و جریان داشته است.

۳- بیانی دیگر موجود در بخش‌های اولیه زادسپرم، اسنونت را مستقیماً بازترشت مربوط نمی‌سازد، بلکه با آذرگشسب تقدیس شده شاه‌کیخسرو (در منطقه دریاچه چچست) ارتباطل داده موقعیت آنرا در آذربایجان میداند. چنین گوید. «آتش آذرگشسب بر کوه اسنونت در آتروپاتکان است.» اهمیت گفته مذکور در آنست که کوه اسنونت را با آذرگشسب تقدیس شده شاه‌کیخسرو در آذربایجان قرار میدهد.

بنابر مدارک ارائه شده، زرتشت پیش از تبلیغ دین، زندگانی اولیه خود را در آذربایجان و حوالی کوه اسنونت می‌گذرانیده اگر اسنونت را یکی از کوههای معروف ایران تشخیص دهیم، بسی از مشکلات پژوهش رفع می‌گردد. طی سده‌ها نامهای جغرافی بعدی تغییر یافته که در تشخیص نقاط قدیمه زحمات و مشکلات فراوان پیش می‌آید. کوه مذبور در اوستا^{۱۲۸} با دریاچه چچست و شاه

۱۲۸- رک سیروزه یشت و آتش نیایش

کیخسرو ارتباط دارد. دریاچه مذکور پیش از ظهرور زرتشت محل ستایش پادشاهان و بزرگان کشور بوده است. لذا بهتر است در تعیین موقعیت کوه اسنونت مبنی بر حقیقت بستگی آن با دریاچه چنچست پژوهش شود. اینک بمطالعه گفتاری میپردازد که در کتابهای دینی در مورد چنچست آمده است.

دریاچه چنچست در اوستا

اوستا چندین بار در مورد چنچست یا چنچیست، بعنوان محل ستایش بزرگان ایران صحبت میدارد.

۱- هوم مرد روشنل و پرهیزگار در کرانه آن درواسپ را بدین عبارت میستاید (یشت ۹-۱۸) «این کامیابی را بمن ده ای نیک ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و به زنجر بسته بکشم و بسته برانم و در بند به نزد کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چنچست زرفناک و با سطح گسترده بکشد، کیخسرو آن پسر انتقام کشندۀ از سیاوش نامور که بغيانت کشته شد و از برای (انتقام) اغیریث دلیل^{۱۳۹}». صفت زرفناک و گسترده در این گفتار حائز اهمیت است. بعد در آن باره صحبت خواهد شد.

۲- هوم همین ستایش را در یشت ۱۷-۳۸ نیز بجا میآورد.

۳- در آبان یشت (فقره ۴۹، ۵۰) کیخسرو بر ساحل این دریاچه برای پیروزی بر دشمنی نیایش میکند.

۴- شاه کیخسرو در ساحل این دریاچه برای پیروزی

بر افراسیاب بکین قتل پدرخویش نیایش میکند (یشت ۹-۲۱).

۵- شاه کیخسرو در یشت ۱۷-۴۲ برای کامیابی مذکور در ساحل همین دریاچه نیایش میکند.

. ۱۳۹- ر. گ. یشت‌ها جلد اول ص ۳۸۳ تالیف پوردادود.

۶- در (سیروزه یشت ۹) گفتار مهمی است که این دریاچه را نه تنها با کیخسرو بلکه با کوه استونت نیز ارتباط میدهد. «فرا میخوانیم کوه استونت آفریده مزدا را. فرا میخوانیم دریاچه چئچست آفریده مزدا را.»

۷- چنین فرا خوانی درآتش نیایش (۵) نیزآمده است. از گفتار بالا دیده میشود که کوه استونت و دریاچه چئچیست با هم ذکر میشود.

دریاچه چئچست در کتابهای پهلوی

نوشته های پهلوی چندین بار از دریاچه چئچست سخن میراند. دینکرد دو بار چئچست را بعنوان مرکز بت پرستی ذکرو در ویرانی آن بوسیله کیخسرو صحبت میدارد.

۱- «فر بکیخسرو (پسر) سیاوش رسید و در شکستن بت و خراب کردن بتکده ها که در ساحل دریاچه چئچست مرکز درج و دروغ شگفتی را تشکیل داده بودند با او همراه بود.»^{۱۴۰}

۲- دینکرد در مورد چئچست و ویران شدن آن بدست کیخسرو صحبت میدارد و اینکه سیوشانسها او را در انجام اینکار ارجمند میدارند. «ارزش و ارج کیخسرو بواسطه خراب کردن بتکده ها در ساحل دریاچه چئچست و کیفر دادن افراسیاب چادوگر بعد اعلی رسید.»^{۱۴۱}

گفتار بالا با نگیزه ای که مقام آذرگشسب را بر کوه استونت ذکر میکند قابل توجه است.

۱- بند هشن (فصل ۱۴-۷) در مورد نوعی از پدیده غیر عادی

۱۴۰- ر. ک S. B. E. Vol XXXVII, P. 225, Chap 23

۱۴۱- ر. ک دینکرد کتاب نهم فصل ۲۳-۱۶

طبعیت که به پهلوی اردب و بمعنی ناسازگار است صحبت مینماید . در بیان خود بشرح تشنجات و اضطرابات یا پدیدهای میپردازد که با طوفان شدید طی سه روز سه دریایی بزرگ و ۲۳ دریاچه ایجاد و دو منبع آب نیز پدید میآید که یکی دریاچه چئچست و دیگری سوبار^{۱۴۲} نام دارد .

۲— فصل ۷—۱۷ از شاه کیخسرو صحبت میدارد که بت پرستی را در ساحل آن برانداخته و آتش آذرگشتب را در آن حوالی تقدیس میکند گفتار مذکور در بند هشن و گفتار اوستائی مذکور در یشت سیروزه و آتش نیایش روشنگر انگیزه ایست که چرا دریاچه و شاه کیخسرو و کوه اسنونت (محل آذر مقدس) با هم ذکر شده است .

۳— فصل ۸—۲۲ بند هشن گوید که دریاچه چئچست پنجاه فرسنگ از دریاچه هوسر و^{۱۴۳} که بعضی آنرا دریاچه و ان تشخیص داده اند فاصله دارد .

۴— فصل ۲۲—۳۶ آن درباره یک سلسله کوه بنام اسپروج^{۱۴۴} صحبت میکند که از چئچست تا بفارس ادامه دارد . بزعم دکتر وست با یستی سلسله کوههای مغرب ایران باشد که کوههای زاگرس بخشی از آنرا تشکیل میدهد .

۵— بند هشن در فصل ۲۲—۲ که فصل دریاچه هاست چنین گوید « چئچست در آذر بایجان است آبش گرم و درمان بخش است هیچ جاندار در آن زیست نمیکند منبع آن بدریایی فراخوکت^{۱۴۵}

142— Sovbar

143— Hussav

144— Asparoj

145— Farakhokont

وصل است . » ۱۴۶

بنا بر آنچه گذشت فصل ۲۲ بند هشن چئچست را در آذر با یجان قرار میدهد .

زاد سپرم نیز در مورد پدیده غیر عادی طبیعت که ذکر شد در بند هشن گذشت صحبت و گوید پدیده مذکور موجود در یاچه چئچست گردید و اینکه آب آن سرد نیست و بر ساحلش آذر گشسب پیروز مند ساکن است . ۱۴۷ گفته نامبرده اطلاع بیشتری بدست میدهد . و آن اینکه آذر گشسب تقدیس شده کیخسرو در ساحل در یاچه چئچست قرار دارد .

در بهمن یشت آمده که بعضی ها گفته اند آذر گشسب بر ساحل در یاچه چئچست که ژرفناک و گرم و آبش فارغ از آسیب است تقدیس گردیده است . ۱۴۸

۱ - مینو خرد هنگام گفتگو از بت پرستی گوید که کیخسرو بتکده های ساحل در یاچه چئچست را ویران کرد و اگر اینکار نمیکرد پیغمبران آینده دچار زحمات و مشکلات میگشتدند . ۱۴۹

۲ - مینو خرد باز همان موضوع را ذکر و خراب کردن بتکده های در یاچه چئچست را از جمله کارهای نیک کیخسرو میداند .

خلاصه گفتارها در مورد چئچست

۱ - آن محلی بوده که شاه کیخسرو و هوم ستایش و نیایش کرده اند .

S. B. E Vol 5 - رک ۱۴۶

S. B. E. Vol 5, P. 173 - رک ۱۴۷

S. B. E. Vol 5, P. 218; Chap 3-10 - رک ۱۴۸

S. B. E. Vol 24, P. 15; Chap. 2-95 - رک ۱۴۹

- ۲- آن محلی بوده که در یکی از گوشه های آن افراستیاب خود را پنهان میکند.
- ۳- موقعیت آن در حوالی کوه استونت است.
- ۴- آن مرکز بتپرستی و محل درج و دروغ شگفتانگیز بوده. شاه کیخسرو آن را ویران میکند.
- ۵- پس از نابودی بتپرستی آتشکده آذرگشسب بوسیله شاه کیخسرو در آنجا تقدیس میگردد. گناباده هد. سه فرهنگ
- ۶- ایجاد دریاچه بانگیزه پدیده غیرعادی طبیعت و پدیده مذکور باطوفان همراه و سه روز طول میکشد. از تشننجات طبیعت سه دریاچه بزرگ و ۲۳ دریاچه کوچک ایجاد میگردد. از دو دریاچه بزرگ یکی رانام چئچست بوده است.
- ۷- آن از دریاچه هوسروکه بواسطه تشننجات طبیعت بوجود آمده بود، پنجاه فرسنگ فاصله داشته است.
- ۸- آن در آترو پاتکان (آذر بایجان) واقع است.
- ۹- آبش ژرف، درمان بخش و بی آسیب و جاندار در آن زیست نمیکند و از مجرای زیرزمینی بدریایی بزرگ وصل است. اینک کوشش میشود دریاچه چئچست با یکی از دریاچه های این زمان تشخیص داده شود.

دریاچه ارومیه (رضائیه) چئچست میباشد

از مدارک در دست آشکار است که دریاچه چئچست که ذکر آن در اوستاو نوشه های پهلوی آمده همان دریاچه ارومیه (رضائیه) امروزیست. مدارک مذکور عبارتست از (۱) مدرک لغوی (۲) مدرک طبیعی (۳) سند مستقیم از نویسنده اسلام.

۱- مدرک لغوی

در نخست، یشت هم^{۱۵۰} در یاچه چئچست را با صفت عمیق و سطح وسیع با عبارت ژفره اورو یاپه^{۱۵۱} تعریف میکنند.

بخش اول واژه اورو یاپه همان اورو بخش اول ارومیه میباشد. واژه اورو اوستائی است و سانسکریت آن نیز همان است و معنی پهناور و گسترده آمد. بخش دوم آن اپ در سانسکریت هم اپ و در فارسی آب‌گوئیم. بخش ارومیه که میه^{۱۵۲} باشد واژه غیر ایرانی است. در پهلوی هزو ارش میه و در عربی ماء بمعنی آب است. در بند هشن پهلوی هنگام صحبت از در یاچه چئچست همین واژه میه بکار رفته.^{۱۵۳} واژه اورو یاپه در بعضی از نسخه‌ها اورو یاپه آمده بمعنی آب پهناور. نام اخیر ارومیه درست از همان اورو یاپه اوستائی صفت چئچست نقل شده. واژه صفت که گویای چگونگی در یاچه بوده در دوران بعد بنام خود در یاچه اطلاق و اسم خاص میشود. چندین مثال از این قبیل موجود است که بعدها صفت با اسم خاص تبدیل میباشد. چنانچه خسرو قباد (خسرو اول) صفت انوشیروان معنی روان جاویدیار و حجاویدان بنامش پیوست بوده و نوشیروان مخفف آن است. نویسندهان ایرانی دوران بعد صفت را بنام او و اسم خاص تبدیل کرده نوشیروان نوشتند.

دوم نام دیگر همین در یاچه است. بنظر میرسد که از صفت آن تشکیل یافته. مسعودی در باره در یاچه ارومیه مینویسد «و آن واقع است

۱۵۰- رک یشت پنجم ۴۹، یشت نهم ۲۱، ۱۸ یشت هفدهم ۴۲، ۳۸.

۱۵۱- Jafra Vrvyapa

۱۵۲- Maya

۱۵۳- رک بند هشن یوستی فصل ۲۲-۲۴ ص ۵۶

بین شهرهای ارومیه و مناغه و در شهر آن را کبودان نامند»^{۱۵۴} پروفسور جکسن گوید «استرا ابو چرافیدان یونانی آنرا زیر نام سپاهه^{۱۵۵} ذکر میکند که اشتباه است و باستی کپاته^{۱۵۶} کبودان پارسی و بمعنی کبود و نیلگون باشد. هنگام بازگشت بامریکا دونفر از بومی ارومیه را دیدم که از دریاچه بنام اسپات نام برندند لیکن هنگام اقامت در آذربایجان کسی دریاچه را به آن نام ذکر نمیکرد. صفت کبودان بطن قوی باستی بمناسبت رنگ آب باشد که بر نگهای کبود، سبز و مخلوطی از آن است که در زمینه کوههای پر برف و ساحل نمکزار بنظر میرسد.»^{۱۵۷}

چنانکه دریاچه بواسطه رنگ آب نیلگون خویش، کبودان نامیده شده، همچنان سطح وسیع آن، اوروپا په نیز آنرا بنام ارومیه مشهور ساخته. میه و اژه غیر ایرانی و بمعنی آب است. واژه اوروپا په یا اوروپا په با انواع گوناگون معنی شده، اشپیگل آنرا آب فراوان، هارل آب پهناور، دار مستتر آب شور، جکسن آب نمکدار، یوستی لبریز وسیع، تهمورث انکلساریا و کانگا آب پهناور معنی کرده‌اند. معمداً باوجود این‌همه معانی، مدرک لغوی آن استوارتر و متین است.

۲ - مدرک طبیعی

چندین مشخصات طبیعی، باحداث هردو دریاچه چئچست و

۱۵۴ - رک

Maçoudi, par Barbier de Meynard et Paoc de Courtille Vol I, P. 97

155— Spauta

156— Kapauta

۱۵۷ - رک Persia, Past and Present P. 74

ارومیه منسوب میدارند و حاکی است براینکه هر دو نام بیک دریاچه تعلق دارد.

نخست بند هشتم چنانکه گفته شد ایجاد دریاچه چئچست را از پدیده غیر عادی طبیعت و طوفان عظیم و تشنجهات آب میداند که ده شب آن روز طول میکشد. در فصل ۷-۱۴ گوید «بالاخره طوفان آب را طی سه روز با اطراف بعقب مینشاند و سه دریاچه بزرگ و ۲۳ دریاچه کوچک و دو چشمه دریا بوجود می آید. از آن یکی دریاچه چئچست و دیگری سوبار که سرچشمه آنها بوسیله مجرای زیرزمینی به دریا وصل است . »

اینکه بگفته جغرافیون طبیعی تشکیل دریاچه های شور خزر، ارومیه، و ان و دریاچه های کوچک دیگر در حوالی و در خود آذربایجان نتیجه پدیده بزرگ طبیعی است .

دوم بهمن یشت پهلوی آب دریاچه چئچست را داروئی و درمان بخش و بی اسیب میخواند.^{۱۵۸} هنگام مسافرت دکتر مدنی در ۱۹۲۵- میلادی با آذربایجان مردم اطراف واکناف برای صحبت در آب دریاچه ارومیه (رضائیه) باستحمام میپرداختند .

مطلوب نامبرده بالا در مورد آب چئچست در فصل ۲۲ بند هشتم نوشته شده که ترجمه آن در مدارک ارائه شده گذشته آمد .

در تائید مندرجات کتابهای پهلوی در تعریف آب چئچست و خواص درمانی آن موریم راجع بآب دریاچه ارومیه بنام دریاچه شاهی چنین گوید «شاهی چنانکه میشنوم دوازده روستاست و مردم آنجا هیچ وقت بمرض آبله دچار نشده و تا سن زیاد پیری بیدغده از

۱۵۸- رک زندوه من یشت بتصحیح دستور کیقباد ص ۱۴

آن مرض زندگی میکنند.»^{۱۵۹}

سوم بگفته بند هشتم در فصل ۲۲-۲ که گذشت هیچ جاندار در دریاچه چئچست زندگی نمیکند. همین گفته در حق دریاچه ارومیه نیز صادق است. یاقوت در مورد دریاچه ارومیه گوید «تلخ و زننده است و هیچ ماهی و حیوان ندارد.» بگفته ابن حوقل آب دریاچه ارومیه هیچ حیوان ندارد.^{۱۶۰} مسعودی هنگام صحبت از بحرالمیت در فلسطین باین حقیقت اشاره نموده گوید «میگویند در جهان هیچ دریاچه‌ای مانند این دریاچه نیست که هیچ جاندار نداشته باشد. لیکن دریاچه‌ای در آذر بایجان هست که من بر آن سفر کرده‌ام.

چنانکه دیده میشود کلیه مختصات و صفات اختصاصی دریاچه چئچست که در نوشته‌های پهلوی ذکر شده با صفات اختصاصی دریاچه ارومیه که در کتابهای نوشته و در افواه مردم حوالی است مشترک میباشد لذا بریکی بودن دریاچه چئچست و دریاچه ارومیه دلالت دارد.

نویسنده جدیدی در مقاله خویش در مورد ارومیه مینویسد «بنا بر سنت باستانی ارومیه زاد بوم زرتشت بوده» سپس مختصات زیر را در مورد دریاچه ارومیه شرح میدهد. «دریاچه پنجهزار پا از سطح دریا بلند است. طول آن از شمال بجنوب نود میل و عرض آن سی میل، محیط آن ۲۵۰ میل و بمساحت ۱۶۰۰ میل مربع است. لیکن عمق آن زیاد نیست. ده تا دوازده پا، ژرفترین نقطه آن ۴۵ پا و شامل ۵۶ جزیره و بزرگترین آن ۵ میل در ۲ میل میباشد. آب آن بسیار شور و از آب بحرالمیت شورتر است. هیچ ماهی و جانوران آبی در آن نیست

۱۵۹- رک

Morier's Journey through Persia, Armenia & Minor Asia Vol II PP. 287,— 288, 289

160- رک Ousley Oriental Geography of Ibn Houghel, P. 162

مگر قسمتی از خرچنگ ریز که مرغان آبی از آن تغذیه مینمایند.^{۱۶۱} نویسنده دیگری زیر نام آذر بایجان در مورد همین دریاچه در آذر بایجان مینویسد که میگویند زاد بوم زرتشت است.^{۱۶۲}

نکته‌ای در بیان فوق در وله اول موجب خلط مبحث میشود. اوستا و نوشته‌های پهلوی دریاچه چیزست را بسیار ژرف مینویسنده و بدرستی هم در روزگاران باستان چنین بوده. اما اینک بواسطه تبخیر پیگیر و نریختن آب کافی در آن از عمق و مساحت آن کاسته شده است. نویسنده مقاله نامبرده اشعار میدارد که نشانیهای آب بر بلندیها و جزیره نمای شاهی که زمانی جزیره و گردش را آب فرا گرفته بود حاکی است بر مساحت زیادتر و ژرفای بسیار دریاچه در روزگاران کمن.^{۱۶۳}

۳- سند مستقیم از نویسنده اسلام

حمدالله مستوفی نویسنده دوران اخیو چیزست را ارومیه تشخیص و در نزهت القلوب (مؤلفه ۱۳۴۰م) در ذکر بحیرات که در ایران وحول آن است چنین مینویسد «بحیره چیزست بولايت آذر بایجان، آنرا دریای شور گویند، بلاد ارومیه و اشنویه و ده خوارگان و طروج و سلماس بر ساحل اوست و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است. آبهای تفت و جفت و صافی و سراو رود در او میریزد، دورش $\frac{1}{4}$ فرسنگ باشد.» نوشه مستوفی جالب توجه است. شهر ارومیه را در ساحل دریاچه چیزست ذکر میکند. نام شهر اشنویه با نام اسنونت کوهی

۱۶۱- رک دایرة المعارف بريتانيا چاپ نهم جلد ۲۴ ص ۲

۱۶۲- رک ايضاً جلد سوم ص ۱۶۸

۱۶۳- رک ايضاً جلد ۲۴ ص ۱۲

که زرتشت برآن ملهم گردید ارتباط نزدیک دارد .
 حمدالله مستوفی درباره مدفن پادشاهان مغول در دریاچه
 چیچست و اینکه زمانی دریاچه ارومیه را دریاچه شاهی میگفته اند
 صحبت میدارد . حتی اینک تیز بخشی از آن بنام شاهی معروف است .
 بگفته پرسور جکسن بومیان آنجا ، دریاچه را بمناسبت جزیره نمای
 شاهی یا شاه کوه دریای شاهی مینامند .^{۱۶۴} جزیره نمای شاهی زمانی
 جزیره ای بوده با ۲۵ میل محیط لیکن اینک بزمین اصلی پیوسته و
 تشکیل جزیره نما را داده . بنظر میرسد چون شاهان مغول در آن
 جزیره مدفو نند بشاهی نامور گردیده باشد .

۸- تولد اشوزرتشت در ارومیه و روستای آموی یا آموئی بوقوع پیوست
 اینک در تعیین خانه زرتشت در ارومیه توفیق حاصل شد .
 آخرین قدم یا پرسش باقی است و آن اینکه خانه او در کدام بخش
 ارومیه بوده . در پاسخ این پرسش ، کمک یک رساله پهلوی قابل توجه
 است . اکنون درمورد آن رساله و پاسخ و پرسش و نام روستائی که
 پیغمبر میزیست صحبت میشود .

رساله شتروئیهای ایران .

رساله پهلوی بنام شتروئیهای ایران ، نه تنها زرتشت را بومی
 آذر باستان میخواند بلکه نام محل زادبوم اورا نیز تعیین مینماید
 رساله نامبرده بسال ۱۸۹۹ م بوسیله دکتر مدبی بانگلیسی ترجمه
 شده است . شتروئیهای ایران بمعنی شهرهای ایران نام رساله قدیمی
 پهلوی است که با چند رساله پهلوی دیگر بوسیله دکتر دستور

جاماسپ‌جی دریک جلد منتشر گردیده. مندرجات رساله نام بنیاد گزاران شهرهای معروف مغرب و مرکز آسیا را میدهد که زمانی در تصرف ایرانیان باستان بوده است.

رساله مذکور بنتظر دکتر مدی حائز اهمیت فراوانی است و در حدود سده هشتم یا نهم میلادی تحریر شده. رساله مذکور حاوی نام یکصد و یازده شهر میباشد. باستانی چند شهر همه شهرها ببخشهای بزرگ تقسیم و در ذکر آن با جمله‌ی بسوی فلان شهر شروع میشود. چنانکه در بخش بسوی آتروپاتakan نام دو شهر گنجک و آموئی آمده است.

گنجک

سخن درباره شهر گنجک یا گنجعه بمناسبت ارتباط آن با مسئله ارتباط آذر با یجان با آتشی که نزد زرتشیان گرامی است مهم است. شهر گنجک را بعضی‌ها گزن یا جزن نوشته‌اند و شیز نیز نامیده شده است. یاقوت در مورد شیز مینویسد «شیز بلوك آذر با یجان است که مغیره با پیمان تسلیم متصرف شد. نام پارسی آن جزن یا گزن است و عرب آنرا به شیز تبدیل کرد. معتقدند آن شهر زرتشت است. شهر مهم این بلوك ارومیه است.»^{۱۶۵}

سپس یاقوت از قول مفسر گوید «آتشکده‌ای در شیز است که نزد مردم آنجا بسیار گرامی است. همه آتشکده‌های گبران در مشرق و مغرب فروغ خود را از آن میگیرند. بالای گنبد آن هلال سیمین نصب است. و آن طلسه شده است. چندین امیران در برداشتن آن ناتوان ماندند. این آتشکده از آن جهت قابل توجه است که طی هفت‌صد سال نه خاموش شده و نه خاکستر بیرون داده است.»

یاقوت باستناد از مensus بروشی جدید، داستان مغان ایرانی را که بدیدن مسیح نوزاد میروند باین شهر مربوط میسازد. از شاه هرمنز بانی آتشکده‌ای در آنجا صحبت میدارد که چون از زایش مسیح نوزاد در روستای بیتلغم در اورشلیم اطلاع حاصل میکند، بوسیله مغی روغن و عطر و شیر برایش میفرستد. مادر عیسی در عوض کیسه‌ای از خاک مقدس بعنوان ارمغان با مغ ارسال میدارد مغ هنگام مراجعت چون بشیز میرسد خرقه‌تهی میکند. شاه از اطلاع مرگ او پیکی را برای تعیین محل مرگ پانجا اعزام میدارد تا آتشکده‌ای در آنجا بنادرد. محل مرگ مغ پیدا نمیشود. ولی دریک نقطه شعله آتش از زمین بیرون میجهد. همانجا محل مرگ مغ تصور شده آتشکده بنا میگردد که بعدها به آتشکده شیز نامور میشود.^{۱۶۶} (شبیه همین داستان در مورد کیخسرو در شاهنامه آمده است).

داستان نامبرده دلیلی است که مسیحیان ارومیه میگویند در کلیسای مات مریم یکی از مغان مدفون است. دکتر مدی هنگام مسافرت به آذربایجان در رضائیه بدیدن کلیسای مزبور میرود و اسقف آنجا کلیسیا و مدفن را بوی نشان داده میگوید اسم سه نفر مغ عبارت بوده از ملکوئی، بگداسور، کسپار، مغ اخیر در آنجا جهان راوداع و مدفون است.

یاقوت باستناد از نویسنده دیگرگوید «در شیز آتشکده نار درخش که مغان احترام شایانی برایش قایلند مقام دارد. پادشاهان پیاده بزیارت آن میرفتند. مردم مراغه این بلوک را گزن گویند.»^{۱۶۷} بنا بر این دیده میشود که شهر شیز همان شهر گنجه است که رساله پهلوی شتروئیهای ایران آنرا بنام گنجک ضبط نموده است.

۱۶۶- رک ایضاً ص ۳۶۹

۱۶۷- رک ایضاً ص ۳۷۰-۳۶۹

رالینسن درمقاله خویش که ذکرش گذشت شهر گنجه یا شیزرا باکوه تخت سلیمان در آذر بایجان مربوط می‌سازد. وی شیز را بنام یونانی کازکه می‌خواند که گازکه یا گزن باشد و باستناد از معسر و زکریا و دیگران آتشکده شیز یا گانزکه یا گزن را به زرتشت منسوب میدارد.^{۱۶۸}

در مورد گزن شهر آتروپاتکان که رساله پهلوی شتروئیمای ایران به آن اشاره می‌کند سخن بدرازا کشید. زیرا در مطالعه شهر دیگری که با آن ذکر شده کمک خواهد کرد، چه که هردو در آتروپاتکان و با نام زرتشت ارتباط دارد. رساله پهلوی شهر دوم را بنام آموئی یا اموی بطور مستقیم بنام زرتشت منسوب میدارد.

آموئی

گفتاری که رساله پهلوی نامبرده در مورد شهر دوم دارد چنین است. «شهرستان آموئی یک جادوگر ویرانی آور (زندگ پر مرگ) بناکرد و زرتشت سپیتمان از آن شهر بود..»

رساله پهلوی چنانکه گذشت در بیان شهرها جمله ویژه‌ای دارد. «شهرستان....کرد» فاصله بین شهرستان و کرد را نام شهر و بانی آن که پادشاهان و بزرگان ایران هستند و در صورت لزوم توصیف کوتاهی درباره آن میدهد. اما بانی شهر آموئی در آتروپاتکان یا آذر بایجان، مانند شهرهای دیگر پادشاه یا شخص ناموری نیست، بلکه «زندگ پر مرگ» آمده است.

زندگ

واژه زندگ چیست. در ندیداد (پرگرد ۱۸-۵۵، ۵۹) یک

مذاکره مرموز بین ایزد سروش و درج نماینده نیروی خبیث و پلید صورت میگیرد. درج میگوید، چهارگونه مردم اورا آبستن میسازند، یعنی موجب تقویت او میگردند. چهارمین، شخصی است که در جامعه دینی بدرستی داخل نشده است. چنین شخص را «زنده یاتومته» نامند. واژه یاتومته جادوگر است. در سانسکریت واوستا یاتو و در پارسی جادو گوئیم. واژه زنده را مختلف معنی کرده‌اند. اشپیگل آنرا کشنه، هارلن ترجمه نکرده و خود واژه را بکار برده، هوگء آنرا افسون ترجمه کرده، دارمستتر ترجمه نکرده و واژه را بکار برده و در زیرنویس توضیح میدهد که «یاتو وزنده» لولو و غول است. در ترجمه بعدی در زیر نویس زنده را اهریمن خوانده. کنگا آنرا خطرناک نوشته.

هردو واژه در یسنای ۳-۶۱ آمده است. در آنجا نیز ترجمه‌ها مختلف است. اشپیگل آنرا افسونگر نوشته، هارلن خود واژه را بکار برده، دارمستتر جادوگر ترجمه کرده و در زیرنویس مفصل آنرا بزندیق ویزیدیها، نسبت میدهد. تمام معنی‌ها اگرچه بظاهر مختلف است، اما مفهوم همه یکی و آن شخص بداندیش است.

پرمرگ

اما پرمرگ در اوستا پئور و مهر که^{۱۶۹} آمده بمعنی پرازمرگ و نابودی آور است. دروندیداد^{۱۷۰} اغلب بعنوان صفت اهریمن بکار رفته است.

باید دانست که در رساله پهلوی مذکور، نام شهرها با نام شاهان و شخصیت‌های برجسته ایران بعنوان بنیان‌گذار بستگی دارد. ولی

169— Pouru - Mahrka

۱۷۰— رک وندیداد پرگرد اول فقرات ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ و مانند آن

بنیادگزار شهرستان آموئی زندگ پرمرگ یعنی اهربیمن و شخص بداندیش میباشد. انگیزه آن در نوشته های پهلوی در روایات زایش و کودکی زرتشت آمده که حوالی خانه پدر و مادر زرتشت و حوالی خانه والدین آنها از مردمان بداندیش پر بوده که موجب آزار و رنج پیگیر آنها بوده اند.

مضمون گفتار رساله پهلوی همانند مضمون عبارت گفتار است که دروندیداد پهلوی (۱۶-۱) درمورد شهر ری آمده است و آن چنین است «(اهoramzda گوید دوازدهمین شهر که من بیافریدم) رک سه طبقه ای درآتروپا تکان است. بعضی آنرا ری مینامند. سه طبقه در آنجام وجود است طبقه آتونان، طبقه رتیشتاران و طبقه واستریوشان. بعضی میگویند زرتشت از آنجا بود.»^{۱۷۱}

باید تذکر داد که در رساله شتروئیهای ایران برای شهر آموئی واژه هزوارش مدینه بکار رفته و دروندیداد پهلوی واژه زنگ و چون آن بمعنی شهر است معنی محل هم میدهد. مترجم پهلوی وندیداد در ترجمه خویش نوشته که رک در آتروپا تکان است و آن قابل توجه است.

معمولًا میپرسند که چراوندیداد پهلوی زرتشت را از شهر رک (ری) آذر باستان میداند و شتروئیهای ایران از شهر آموئی در آذر باستان. پاسخ آنرا شهرستانی هنگام سخن درمورد زرتشت چنانکه گذشت چنین داده «ابوه کان من آذر بستان و امه من الری و اسمه رادغدو». بنا بر این چنانکه دیده میشود زرتشت بدرو محل منسوب است.

یکی شهر آموئی در آذر باستان بگفته رساله شتروئیهای ایران و دیگری در شهر رک (ری) در آذر باستان بگفته وندیداد پهلوی. نسبت بدرو شهر یکی با نگیزه آنست که پدرش از شهر آموئی آذر باستان

بوده و مادرش از شهر ری آذربایجان . در خلال جملات هردو کتاب رساله شتروئیهای ایران و وندیداد پهلوی در مورد زایش وی سخنی یافت نمیشود. تنها میگویند از فلان شهر بود. اما در مورد آذربایجان، هنگام بررسی مشروح اوستا و نوشته‌های پهلوی دیده شد که در سه گفتار زایش (زاده، تمان زاد) زرتشت را در شهر آتروپاتکان نوشته‌اند .

با کمال رساله پهلوی شتروئیهای ایران در بررسی خویش یک قدم جلو رفتیم و شهر زایش زرتشت را معین کردیم. پیش از آنکه این رساله بسال ۱۸۹۷ آفتابی گردد، زایش زرتشت را در آذربایجان میدانستند. دکتر مدی در اوایل سال ۱۸۹۸ نخستین بار شهر آموئی را باستاند از رساله نامبرده بعنوان زادبوم زرتشت اعلام داشت. زیرا در این رساله بطور صریح آمده «زرتشت سپیتمان من زاک مدینه یه وونت» یعنی زرتشت سپیتمان از این شهرستان بود . در هیچ نوشته‌ای آموئی را بازرتشت ارتباط نداده‌اند. اینک باید دید در کدام قسمت آذربایجان ، شهرستان آموئی قرار دارد. این مسئله هنگام مسافرت دکتر مدی به آذربایجان چنانکه شرح آن بیاید حل میشود.

مسافرت به روستای آموی

دولتشوروی هنگامراجعت دکتر مدی در سپتامبر سال ۱۹۲۵م. بهند تمهیلات مسافرت او را از راه جلفابایران فراهم مینماید، اینک از زبان خود دکتر مدی شرح مسافرت را میشنویم. پس از اقامت چند روز در تبریز در پنجم اکتوبر عازم ارومیه (رضائیه) میگردم. شب رادر تسوج بیتوته کرده، شب بعد وارد ارومیه شدم و مهمان حاجی علیخان بهادر حاکم آنجا بودم، در اینجا لازم است از مهمان نوازی و محبت‌های بیرونی او سپاسگزاری قلبی خود را ابراز دارم .

نخستین پرسش من در صحیح از حاکم در مورد آموئی بود که در رساله شتروئیهای ایران‌چنانکه گذشت شهر زرتشت قلمداد شده است. حاکم نام آموئی را شنیده بود از اهل محل بتحقیق میپردازد. پس از تحقیق اظهار داشت جائی بنام آموئی وجود ندارد. اما روستائی بنام آموئی هست که ۱۲ میل با رومیه فاصله دارد. از شنیدن این خبر بینهاست شادمان شدم دیدم آموئی را در پهلوی آموئی هم میتوان خواند و در پارسی نیز آموئی را آم وی هم میتوان تلفظ کرد. اظهار داشتم میخواهم روستا را دیدن کنم. گفتند رفتمن به آنجا سخت است چون راه ندارد.

اما حاکم بواسطه مهربانی فطری خویش نهانکه و سایل حرکت مرا فراهم کرد بلکه خود او نیز بامن همراه شد تا محل را به بیند. چنانچه وی با من نمیآمد، هرگز بآنجا تمی‌رسیدم و می‌بایستی نامید برگردم. زیرا راه ماشین رو نداشت و راه مال رو نیز بسیار خراب بود. بگفته حاکم اولین کسیکه باماشین بآنجا رفته ما بوده‌ایم. سخن کوتاه ۱۲ میل مسافت را در شش ساعت باماشین طی کردیم. خوانندگان میتوانند مشکلاتی که مواجه شدیم پی‌ببرند. در بسیاری از نقاط ماشین در گل می‌نشست، چون حاکم نیز همراه‌ما بود روستائیان کمک کرده با بیل و کلنگ آترا از گل بیرون میکشیدند.

ساعت چهار نیمروز بروستای کوچک آموئی وارد شدیم که ۲۵ خانوار کردی در آنجا زندگی میکنند. بعضی از پیران روستا، بجز روایتی که زرتشت از آنجاست، اطلاع بیشتری نداشتند و چیزی هم در آنجا جلب توجه نمیکرد تا طبق بیانات شتروئیهای ایران، روستای آموئی احیاناً زادبوم زرتشت باشد. تپه خرابه‌ای کمی دورتر نظر ما را جلب کرد، گفتند گورتپه است و زمانی شهری بوده که ساکنان آن زرتشتی بوده‌اند. روستا برداشت زیبائی واقع است. کوه پر از برف

مسافتی دورتر قرار دارد. پهلوی روستا، رود کوچک دلکش روان است که آن را رودخانه تالین میگویند و آن نام کردی رود است. خانه پوروشیپ چنانکه گذشت در کنار رود دارجه، شاخه رود دائمی قرارداشت. اگر روستای آموی بدرستی همان محل زرتشت است که ذکرش در رساله شتروئیهای ایران آمده و بزعم من بایستی همان هم باشد، در تشخیص نام دارجه با نام تالین که هزاران سال گذشته و نامهای جغرافیائی در آسیا هر زمان معرض تبدلات واقع میشود، مشکل بنظر میرسد. حدود یک میل مانده بر روستا، تمام دشت و صحراء، باستنگهای خردشده مفروش است که گویای خرابه‌های شهر بزرگی میباشد. کدخدای دهکه باما همراه بود گفت طبق روایت معمول که در افواه است، روزگاری این روستا شهری بزرگ بوده است.



مرکز تحقیقات فلسفه علوم اسلامی

نام آموی بر سکه ساسانیان

پادشاهان ساسانی حرف اول نام ضرابخانه را نیز بر سکه‌ها ضرب میکرده‌اند. فقط در موارد استثنائی نام درست ضرابخانه ضرب میگشت. مردادتمان در مورد سکه‌ای با نام ضرابخانه‌ام وی^{۱۲۲} صحبت میکند که آن سکه سال پنجم خسرو هفتم است، لیکن بتحقیق تاریخ آن توفیق نیافته است.^{۱۲۳}

مورگان در مقاله خویش درمورد ضرابخانه‌های ساسانیان باین سکه اشاره میکند و حروفهای آنرا چنین خوانده‌ام وی، گوید «این آموئی شهریست نزدیک ارومیه (رضائیه) و آمل جیحون نیست.^{۱۲۴}» فریدون جی پاراک^{۱۲۵} باین سکه اشاره کرده گوید «وآن سکه پنجم خسرو اول و نام ضرابخانه آموئی است و مورگان آنرا درست خوانده است. هفت سکه دیگر با ضرب ام پیدا شده که از ضرابخانه آمل تبرستان است.^{۱۲۶}»

بنابراین چنین بنظر میرسد که چهار حرف آموی براین یک سکه در ضرابخانه آموی باین جهت بوده که با حرف ام ضرابخانه آمل اشتباه نشود. آموی نشان ضرابخانه آموی و نشان ام از آن ضرابخانه آمل است.

از گفتار بالا چنین استنتاج میتوان کرد که سکه مزبور در

172—AMIU

— رک ۱۷۳

Zeitschrift der deutschen Morgenländischen Gesellschaft for 1830, Vol 34, P.116

— رک ۱۷۴

Cntribution a l'Atude des Ateliers Monétaires Sous la Dynasties des Rois Sasanides de Perse (Revue Numismatique for 1913, P. 168)

— رک سکه‌های ساسانیان ص ۱۳۶

— رک ایضاً ص ۱۳۵

ضرابخانه آموئی یا آموی (آم وی) در آذر بایجان ضرب شده که اینک روستای کوچک کردی است و پیرانه های اطراف آن، گویای داستانی است که زمانی شهر بزرگ بوده و ضرابخانه شاهی در آن سکه ضرب میکرده، حقیقتی که زمانی آموئی ضرابخانه داشته، اگر پذیرفته شود، مدرک بیشتری بدست نخواهد داد که شهر آموی زادبوم زرتشت بوده. اما نتیجه میتوان گرفت که بواسطه ارتباط شهر با نام زرتشت یا زادبوم او وزندگی و آموزش او، حائز اهمیت بوده است.

